

نظریه سازه انگاری و سازمان‌های بین‌المللی

دکتر سید جلال دهقانی فیروزآبادی jdeghani20@yahoo.com

استاد روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی

علی جدیدی jadidi.ali2008@yahoo.com

عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد انار

چکیده

جامعه بین‌المللی متشکل از کنشگران گوناگونی است که در محیط بین‌المللی در تعامل با یکدیگر هستند. از جمله این بازیگران، سازمان‌های بین‌المللی می‌باشند. رویکردهای نظری مختلفی در مورد ماهیت، کارکرد و نقش سازمانها و نهاد‌های بین‌المللی وجود دارد. به گونه‌ای که نظریه‌های روابط بین‌الملل تلفی و برآوردهای متفاوتی در این زمینه ارائه و ابراز می‌دارند. نظریه‌های واقع‌گرا ماهیت، اهمیت و کارکرد درجه دوم، حاشیه‌ای و ابزاری برای سازمان‌های بین‌المللی قائلند. نظریه‌های لیبرال به ویژه نو لیبرالیسم نقش سازمان‌های بین‌المللی را مستقل و تنظیم‌کننده روابط بین‌الملل میدانند. نظریه سازه‌انگاری رویکردی متفاوت از هر دو دسته از نظریه‌های غالب جریان اصلی به ماهیت، کارکرد و نقش سازمان‌ها و نهاد‌های بین‌المللی دارد. زیرا، از منظر این نظریه، سازمان‌های بین‌المللی، به عنوان قواعد و هنجارهای تعیین‌یافته، نهادینه شده و ساختارمند، تنها ابزاری در دست دولتها و تنظیم‌کننده تعاملات و مناسبات آنان در سطح بین‌المللی نیستند؛ بلکه آنان ماهیت و کارکردی تکوینی دارند که علاوه بر تنظیم روابط بین‌دولتی به آن قوام و معنا می‌بخشند. در این مقاله سعی بر تبیین این کارکرد و نقش سازمان‌های بین‌المللی از منظر سازه‌انگاری است.

واژه‌های کلیدی: سازمان‌های بین‌المللی، نهاد‌های بین‌المللی، سازه‌انگاری، بین‌اندوختی، قواعد،

هنجارها، روابط بین‌الملل.

موضوع سازمان‌های بین‌المللی از قدمتی دیرینه در حوزه مطالعاتی روابط بین‌الملل برخوردار است. گرچه مطالعه سازمان‌های بین‌المللی پیشینه‌ای تاریخی تر از رشته روابط بین‌الملل دارد، اما در یک نقطه اشتراک هر دو در اواخر دهه دوم قرن بیستم به دنبال ارائه سازوکاری برای رهایی بشریت از دامان بلاگیر جنگ ظهور کردند؛ به عبارت دیگر هر دو با نگاهی تجویزی درصدد تجویز و تحقق صلح در نظام بین‌الملل (یا از منظر سازه‌انگاران جامعه بین‌الملل) بوده‌اند. رشته روابط بین‌الملل، در اثر غلبه آرمان‌گرایی، دستیابی به چنین هدفی را در ایجاد سازمان بین‌المللی به نام «جامعه ملل» جستجو می‌کرد. بنابراین از ابتدای شکل‌گیری حوزه مطالعاتی روابط بین‌الملل، سازمان‌های بین‌المللی چه به عنوان ابزاری جهت دستیابی به اهداف این رشته علمی (تجویز صلح) و چه به عنوان مقوله مورد انتقاد پارادایم‌ها و رویکردهای دیگر (رنالیسم، مارکسیسم و غیره) مورد عنایت این رشته بوده است. سازه‌انگاری به عنوان یک رویکرد نظری به نسبتاً جدید در رشته روابط بین‌الملل، تبیین متفاوت و حتی متعارضی از سایر نظریه‌های غالب روابط بین‌الملل از سازمان‌های بین‌المللی ارائه می‌دهد. این نظریه فراتر از تلقی واقع‌گرایی و آرمان‌گرایی، از سازمان‌های بین‌المللی، نگاهی در چارچوب مبانی فرانظری، هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی به تحلیل و تبیین ماهیت و کارکرد این سازمان‌ها می‌پردازد.

مقاله درصدد پاسخگویی به این سؤال اصلی است که از منظر سازه‌انگاری سازمان‌های بین‌المللی چه ماهیت و نقش و کارکردی در روابط بین‌الملل دارند؟ به عبارت دیگر با توجه به این اصل که سازه‌انگاری ویژگی‌های غیرمادی و انگاره‌ای را به اندازه‌ی ویژگی‌های مادی قدرت مهم ارزیابی می‌کند، چه رویکردی به سازمان‌های بین‌المللی دارد. پاسخ موقت، به عنوان فرضیه آن است که "از منظر سازه‌انگاری، سازمان‌های بین‌المللی، به عنوان قواعد و هنجارهای تعین یافته، نهادینه شده و ساختارمند، تنها ابزاری در دست دولتها و تنظیم‌کننده تعاملات و مناسبات آنان در سطح بین‌المللی نیستند، بلکه ماهیت و کارکردی تکوینی دارند که علاوه بر تنظیم روابط بین‌دولتی به هویت و منافع آنها قوام و معنا می‌بخشند". بررسی و واری این فرضیه در سه بخش ارائه می‌شود؛ در بخش نخست شرح مختصری معنا و مفهوم و انواع سازمان‌های بین‌المللی ارائه می‌گردد؛ در بخش دوم، نظریه سازه‌انگاری در روابط بین‌الملل در چارچوب فراختر رهیافت فرانظری در علوم اجتماعی تبیین و بررسی می‌گردد؛ در بخش سوم، رویکرد سازه‌انگاری به سازمان‌های بین‌المللی واکاوی می‌شود. سرانجام، در یک نتیجه‌گیری تطبیقی رویکرد سازه‌انگاری به سازمان‌های

بین‌المللی با رهیافتهای نظری عمده در این زمینه مقابله می‌گردد تا نقاط تمایز و تقارب آنها آشکار گردد.

۱. سازمان‌های بین‌المللی

گرچه، نظریه‌های غالب، به ویژه واقع‌گرایی، سازمان‌های بین‌المللی را به عنوان بازیگران ثانویه در روابط بین‌الملل محسوب می‌کنند ولی بسیاری از نظریه‌ها و نظریه‌پردازان دیگر بر نقش و کارکرد فزاینده و اهمیت این سازمان‌ها اتفاق نظر دارند. سازمان‌های بین‌المللی از یک سو ناشی از اندیشه‌های فلسفی و آرمان‌گرایانه قرون گذشته و از سوی دیگر پاسخی عملی به مسائل مبرم ناشی از پیچیدگی و گسترش روابط بین‌الملل است (مقتدر، ۱۳۷۶: ۳۰۵). سازمان‌های بین‌المللی به عنوان سازوکاری جهت دستیابی دولت‌ها به اهداف جمعی مطرح هستند که با توجه به نوع نگاه به اهداف، کارکردها، تشکیلات و غیره قابل تقسیم‌بندی است.

تا پیش از گسترش نظری و عملی نهادها و سازمان‌های بین‌المللی، دولت‌ها به عنوان مهمترین (تنهاترین) کنش‌گران نظام بین‌الملل قلمداد می‌گردیدند، ولی با توجه به گسترش مفاهیم و نظریه‌های مختلف و به ویژه نظریه‌های فراملی‌گرایی و تکثرگرایی بین‌المللی بر نقش عناصر دیگری مثل افراد، جنبش‌ها، سازمان‌های بین‌المللی مختلف (دولتی و غیردولتی)، شرکت‌های چندملیتی و غیره، نیز به عنوان سایر کنش‌گران مهم تأکید گردیده، در نتیجه اعتقاد به تکثر بازیگران شکل گرفت.

با عنایت به تعاریف مختلفی که صاحب‌نظران این حوزه از سازمان‌های بین‌المللی ارائه می‌دارند، باید اذعان داشت که هر سازمان بین‌المللی یک نهاد بین‌المللی است، اما هر نهاد بین‌المللی الزاماً یک سازمان بین‌المللی نیست. در حقیقت سازمان‌های بین‌المللی مرحله‌ای عالی از تکنیک تنظیم روابط بین‌المللی هستند. برای مثال یک قرارداد بین‌المللی یک نهاد بین‌المللی است، ولی یک سازمان بین‌المللی نیست، اما سازمان ملل متحد هم یک نهاد بین‌المللی است و هم یک سازمان بین‌المللی (آقایی، ۱۳۸۴: ۱۸).

سازمان‌های بین‌المللی را براساس ویژگی‌های مختلفی همچون اهداف، کارکردها، حوزه جغرافیایی، نوع و ترکیب اعضا و غیره می‌توان تقسیم نمود. برای نمونه سازمان‌های بین‌المللی از لحاظ حوزه جغرافیایی به چهار گروه ذیل تقسیم می‌نمایند؛

۱- سازمان‌های بین‌المللی جهانی (سازمان ملل متحد)

۲- سازمان‌های بین‌المللی منطقه‌ای (اتحادیه اروپا)

۳- سازمان‌های بین‌المللی قاره‌ای (سازمان وحدت آفریقا)

۴- سازمان‌های بین‌المللی بین‌قاره‌ای (سازمان کنفرانس اسلامی).

در تقسیم‌بندی کلی دیگر می‌توان سازمان‌های بین‌المللی را به ۳ دسته تقسیم نمود:

الف) سازمان‌های بین‌دولتی بین‌المللی

ب) سازمان‌های غیردولتی بین‌المللی

پ) سازمان‌های غیردولتی بین‌المللی دوگانه^۱.

الف) سازمان بین‌دولتی بین‌المللی: یک سازمان بین‌المللی است که عضویت حقوقی کامل در آن، رسماً فقط برای دولت‌ها ممکن بوده و تصمیم‌گیری نیز با نمایندگان دولت‌ها می‌باشد. (ویلترز، ۱۳۸۳: ۸۴۰) سازمان‌های بین‌دولتی را با توجه به ویژگی‌های‌شان می‌توان مورد تقسیم و ارزیابی قرار داد. از مهمترین سازمان‌های بین‌دولتی بین‌المللی، می‌توان به سازمان ملل متحد، اتحادیه اروپا، سازمان کنفرانس اسلامی، سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو)، سازمان کشورهای عربی (اتحادیه عرب) و سازمان وحدت آفریقا اشاره کرد. سازمان‌های بین‌دولتی می‌توانند سازمان‌هایی با اهداف عمومی و یا چند جانبه باشند؛ این بدین معناست که آنها می‌توانند هر مسئله بین‌المللی را در دستور کار خود قرار دهند؛ برای نمونه اعضای سازمان بین‌دولتی همچون سازمان وحدت آفریقا مجموعه‌ای از مسائل بین‌المللی تأثیرگذار بر اعضایشان را مورد توجه قرار می‌دهند. البته در این میان سازمان‌هایی نیز وجود دارند که تنها دستور کار محدودی را دارا می‌باشند و ممکن است تنها روی مسائل خاص اقتصادی، اجتماعی، زیست محیطی، سیاسی و نظامی تمرکز نمایند؛ مانند سازمان بین‌المللی کار؛ که عهده دار تعیین معیارهای بین‌المللی کار است.

ب) سازمان غیردولتی بین‌المللی: هر سازمان بین‌المللی که در نتیجه انعقاد قرارداد بین دولت‌ها ایجاد نشود، سازمان بین‌المللی غیردولتی محسوب می‌شود. به عبارتی یک سازمان بین‌المللی که بازیگران فراملیتی می‌توانند در آن عضو شوند. سازمان‌های غیردولتی بین‌المللی مهم غالباً از این جهت که مجمعی از سازمان‌های غیردولتی هستند که خود آنها هم از چندین سازمان محلی یک کشور تشکیل شده‌اند، دنیای دیپلماسی را بازتاب می‌دهند (ویلترز، ۱۳۸۳: ۸۴۰). سازمان‌های فوق اساساً سازمان‌های خصوصی و غیرانتفاعی‌اند که به مجموعه‌ای از فعالیت‌های بین‌المللی مبادرت می‌ورزند. پس نکته قابل تأمل در مورد این گونه سازمان‌ها طبق اساسنامه شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد، سازمان‌های غیردولتی نمی‌توانند انتفاعی باشند. شرکت‌ها این امکان را ندارند که به طور رسمی وضعیت مشورتی کسب کنند، ولی این اصل آنها را از مجموعه

سازمان ملل متحد برکنار نگاه نمی‌دارد.

پ) سازمان غیردولتی بین‌المللی دوگانه: در نوع سوم سازمان‌های بین‌المللی، سازمان بین‌دولتی و سازمان غیردولتی بین‌المللی می‌توانند سازمان‌های مشترکی که خود آنها مجاز به عضویت در آنها هستند، تشکیل دهند. بنابراین، برای اینکه سازمانی دوگانه دانسته شود، باید هم سازمان‌های غیردولتی، احزاب یا شرکت‌ها را و هم دولت‌ها و مؤسسات دولتی را به عضویت کامل بپذیرد. اتحادیه حفظ جهان، شورای بین‌المللی اتحادیه‌های علمی، انجمن حمل و نقل هوایی بین‌المللی و سایر سازمان‌های اقتصادی مرکب از شرکت‌ها و دولت‌ها از جمله مهمترین سازمان‌های غیردولتی بین‌المللی دوگانه می‌باشند.

۲. رهیافت سازه انگاری

۲-۱. نظریه سازه انگاری

علاوه بر جریان‌های اصلی نظریه‌های روابط بین‌الملل و زیر شاخه‌های هر یک از آنها، که در حوزه درون‌گفتمانی دیسپلین روابط بین‌الملل به نقد یکدیگر می‌پردازند، رهیافت‌های گوناگون دیگری نیز در رشته مطالعاتی روابط بین‌الملل خودنمایی می‌کنند که برخی از آنان مخالفت با دو جریان اصلی و به ویژه نورنالیسم را اساس آموزه‌های خود قرار داده‌اند. در واقع این گونه نظریات در حوزه فراگفتمانی و در اصطلاح به عنوان فرانظریه مطرح هستند؛ بدین معنا که نظریه خود را از بطن نقد و سازانه نظریه‌های دیگر روابط بین‌الملل بیرون کشیده‌اند. برای مثال نظریات پسا ساختارگرا بنیان‌های نظری چون عقلانیت، قدرت، مرکزیت، سازوکاری، اصل جوهری و غیره را مورد شدیدترین انتقادات خود قرار داده‌اند و علاوه بر نظریات رایج، کل دیسپلین بین‌الملل را زیر سؤال می‌برند.

این فرانظریه‌ها هجده‌ای از انتقادات جدی در حوزه‌های هستی‌شناختی^۱، روش‌شناختی^۲ و معرفت‌شناختی^۳ را متوجه نظریات اصلی روابط بین‌الملل و در بیان کلی‌تر، کل علوم مدرن نموده‌اند. در حوزه روش‌شناسی بی‌اعتبار و نامشروع کردن علوم مدرن و فروپاشی فرا روایت‌ها^۴ مهمترین مبانی نظام فکری

1. Ontological
2. Methodology
3. Epistemological

۴. این بخش از نقد روش‌شناسی بیشتر مربوط به پست مدرنیست‌ها می‌شود. از نظر این گروه، کل نظام دانایی، فکری و غیره با عنوان دانش‌های بشری، از جنس روایت محسوب می‌شوند و هر روایت برای پذیرفته شدنش احتیاج به یک فرا روایت دارد که مشروعیت آن توجیه گردد و چون امکان دستیابی تک تک انسان‌ها به فرا روایت‌ها وجود دارد، همه

فرا نظریه‌ها به معنای عام و پست مدرنیسم به معنای خاص است. با ظهور فرانظریه‌ها؛ این واقعیت بیش از پیش نمایان شد که از طریق رویکرد هم نهادی یا ترکیبی^۱ می‌توان بخش‌هایی از یک نظریه را برداشت و با یکدیگر ترکیب نمود و از طریق این الگوهای هم نهاد در ارتباط با تجزیه و تحلیل پدیده‌ها استفاده نمود.

سازه‌انگاری^۲ به عنوان یکی از رویکردهای نظریه عام انتقادی، مفروضه‌های هستی‌شناختی خردگرایی^۳ در مورد روابط بین‌الملل و سیاست خارجی را به چالش می‌طلبد و اصول و گزاره‌های متفاوت دیگری را ارائه می‌دهد (دهقانی فیروزآبادی؛ ۱۳۸۸ الف: ۴۳). ظهور این رویکرد در روابط بین‌الملل متأثر از عوامل مختلفی است؛ از جمله این عوامل می‌توان به واکنش خردگرایان (نئورئالیست‌ها و نئولیبرال‌ها) به نظریات انتقادی در اواخر دهه ۱۹۸۰ اشاره کرد که معتقد بودند این نظریات تبیین و تحلیل جدیدی را ارائه نمی‌نمایند. عامل دیگر، پایان نظام دوقطبی و جنگ سرد است که در زمینه توسعه نظریات انتقادی دو پیامد معین داشت؛ نخست این که سلطه نظریات خردگرا و به ویژه نئورئالیسم متزلزل گردید و دوم این که محدودیت‌های نظریات انتقادی مطرح در مناظره سوم را نمایان ساخت (Price and Reus-Smit, 1998: 264-266). علاوه بر این دو عامل باید ظهور نسل جدیدی از نظریه‌پردازان (مانند الکساندر ونت) که مباحث پیشین روابط بین‌الملل آنان را راضی ننموده و به دنبال ارائه مفروضات جدید، متناسب با مقتضیات جدید سیاست بین‌الملل بوده‌اند، را نیز ذکر نمود.

سازه‌انگاری رویکردی است که از لحاظ گوناگون قابل تأمل است. در این که آیا سازه‌انگاری یک نظریه در روابط بین‌الملل محسوب می‌شود و یا تنها یک چارچوب تحلیلی فرانظری در کل علوم اجتماعی است، تفاوت دیدگاه وجود دارد. در ابتدای ورود این رویکرد به روابط بین‌الملل، منتقدان، این ایراد را وارد بر آن می‌دانستند که سازه‌انگاری به دلیل نداشتن دانش گوهری چندان و ارائه نمودن فرضیه‌های مشخص و معین درباره رفتار دولت یا نظام دولت‌ها، یک نظریه در

فرا روایت‌ها سقوط می‌کنند و علوم ذیل این فرا روایت‌ها جنبه سیالیت به خود می‌گیرند یعنی روایت‌های سیال شکل می‌گیرند. برای مطالعه بیشتر مراجعه نمایید به:

- ایون شرت، (۱۳۸۷)، فلسفه علوم اجتماعی قاره‌ای: هرمنوتیک، تبارشناسی و نظریه انتقادی از یونان باستان تا قرن بیست و یکم، ترجمه هادی آجیلی، تهران: نشر نی.

1. Synthetic

۲. در برابر واژه "Constructivism" معانی سازه‌انگاری، سازه‌گرایی، سازنده‌گرایی، برسازنده‌گرایی، برساززی و تکوین‌گرایی در زبان فارسی به کار برده می‌شود.

3. Rationalism

روابط بین‌الملل تلقی نمی‌شود (چرنوف؛ ۱۳۸۸: ۱۴۳). در مقابل قائلین به این رویکرد با رفع انتقادات و چالش‌های صورت گرفته در دهه‌های بعدی، تلاش‌هایی را برای بسط اصول گوهری سازه انگاری انجام دادند که این مسئله اجازه قرارداد آن را در بین نظریه‌های روابط بین‌الملل را آسان تر نمود. گلر^۱ و واسکوئز^۲ معتقدند که سازه‌انگاری همچون نظریات رئالیسم و لیبرالیسم یک پارادایم می باشد که از فرمول‌های مشخص نظری تشکیل شده است و به صورت (هسته‌ای) از فرضیه‌ها و دیدگاه‌های نظری که به صورت یک رویکرد، دستورالعمل‌هایی را در اختیار متخصصین قرار می‌دهد، می‌باشد (Geller and Vasquez, 2004: 1).

در مورد جایگاه سازه انگاری در تقسیم‌بندی نظری رایج در روابط بین‌الملل اختلاف نظرهایی وجود دارد. اما واقعیت مسلم آن است که سازه انگاری پیش از طرح در روابط بین‌الملل، در جامعه شناسی معرفت و مباحث فراتر نظری در کل علوم اجتماعی مطرح بوده است. در روابط بین‌الملل، این نظریه ریشه در مسائل جامعه شناسی شناخت دارد که در دهه ۱۹۷۰ از سوی پیتر برگر و توماس لاکمن در کتاب ساخت اجتماعی واقعیت: رساله‌ای در جامعه شناسی شناخت مطرح شد (مشیرزاده، ۱۳۸۳). اما بعدها در مناظره چهارم^۳ میان خردگرایان و رادیکالیست‌ها مطرح گردید. با این اوصاف می‌توان یکی از دلایل شکل گیری این رویکرد را واکنش نسبت به چالش کشیدن خردگرایی چون کوهین نسبت به نظریه انتقادی نخستین دانست؛ به عبارت دیگر خردگرایی که به نقد نظریه‌های انتقادی پرداختند، بعدها با واکنش جدی از سوی نظریه‌پردازانی روبرو گردیدند که ذیل عنوان سازه انگاران معروف گردیدند. به طور کلی در اواخر دهه ۱۹۸۰ و اوائل دهه ۱۹۹۰ ما شاهد طرحی نو برای مطالعه واقعیت‌ها، پدیده‌ها و رفتارهای بین‌المللی هستیم که حد فاصل میان نظریات تبیینی و تکوینی قرار می‌گیرد. از اندیشمندان برجسته سازه انگاری در روابط بین‌الملل می‌توان به امانوئل آدلر، نیکلاس اونف، جان جرارد روگی، الکساندر ونت، استفان وارینگ، مایکل بارنت، کاترنتساین، ویور، جفری چکل و آنتونی کلارک اشاره کرد.

۲-۲. انواع سازه انگاری

سازه انگاری یک نظریه واحد و یکپارچه نیست، بلکه یک طیف نظری است که در برگیرنده

1. Daniel Geller
2. John Vasquez
3. Fourth Debate

انواع و اقسام متعدد و مختلفی است. از نظر جفری چکل سازه‌انگاری نه یک نظریه (صرف) بلکه رهیافتی اجتماعی است به این دلیل که (۱) محیط عملکرد کارگزار/ دولت‌ها به صورت هم اقدامی اجتماعی است و هم مادی؛ (۲) این تنظیمات می‌توانند از طریق شناخت منافع کارگزار/ دولت‌ها شکل بگیرند (Checkel, 1998: 324-325). وی در تقسیم‌بندی رهیافت سازه‌انگاری به سه گونه اصلی توجه کرده است، هویتی، تفسیری و رادیکال - انتقادی. از نظر وی سازه‌انگاری هویتی^۱ (مکتب مورد توجه در ایالات متحده)، به بررسی نقش هنجارها و در موارد معدودتری به نقش هویت‌ها در شکل‌گیری نتایج سیاست بین‌الملل می‌پردازد. سازه‌انگاری تفسیری^۲ (بیشتر مورد عنایت اندیشمندان اروپایی این رویکرد است)، به بررسی نقش زبان در ساخت واقعیت اجتماعی می‌پردازد و همچنین به تشریح مضمون هویت دولت‌ها در یک مورد خاص توجه می‌شود؛ به عبارتی توجه زیادی به اولویت گفتمان در یک جامعه نشان می‌دهند. سازه‌انگاران رادیکال - انتقادی^۳ نیز از کانون‌های زبان شناختی حمایت و پشتیبانی می‌کنند، در حالی که با تأکید بر بازتولید هویت‌ها، دارای یک بُعد هنجاری صریح هستند (Checkel; 1998). به طور کلی سازه‌انگاری در معنای عام آن شامل دو گونه «متعارف» و «انتقادی» می‌شود؛ سازه‌انگاری متعارف^۴ (و یا به زعم برخی اندیشمندان «خاص») گونه‌ای از سازه‌انگاری محسوب می‌شود که در عین حال که با نظریه‌های جریان اصلی متفاوت است، تفاوت‌هایی را نیز با نظریات انتقادی و پست مدرن دارد؛ در واقع به هر میزان که این برداشت از لحاظ نظری و شناخت شناسی، از رویکردهای انتقادی فاصله بگیرد، به همان میزان به برداشتی متعارف نزدیک‌تر می‌شود (Hopf, 1998: 177-179). در واقع در نگاه هاف؛ جنبه‌هایی از نظریه انتقادی^۵ توسط برداشت متعارف سازه‌انگاری، «متعارف» شده است، که در این نقطه نیز وجوه تمایز این دو رویکرد مشخص می‌گردد.

۱. معتقدین به این دسته، از لحاظ معرفت‌شناسی، پوزیتیویست‌اند؛ یعنی عمده توجهشان بیشتر به تأثیر یک پدیده بر پدیده دیگر می‌باشد (تأثیر علی هنجارها).
۲. اندیشمندان این دسته از لحاظ معرفت‌شناسی پست پوزیتیویست محسوب می‌شوند و در این برداشت به مقدور و امکانیت یک موضوع و یا فرآیند پرداخته می‌شود.
۳. هر دو گونه سازه‌انگاری تفسیری و رادیکال - انتقادی، منابع اساسی نظریشان، به رهیافت زبان‌شناختی و بتگنشتاین (Ludwing Wittgenstein) باز می‌گردد و در تحلیل‌هایشان با تأکیدی که بر گفتمان‌های فکری و معرفتی و بازی‌های زبانی دارند؛ در جرگه پست مدرنیست‌ها قرار می‌گیرند.
۴. تنوریسین‌های برداشت متعارف، از نظریه سازه‌انگاری سه شاخه اصلی را تمیز می‌دهند: (۱) سازه‌انگاری ساختاری، که معتقد به وجود ساختاری مبتنی بر مجموعه‌ای از ارزش‌ها و هنجارهای مشترک که تمام بازیگران بر اساس آن عمل می‌کنند؛ (۲) سازه‌انگاری سطح واحد، که به برداشتی مبتنی بر واحد و یا واحدگرا در جامعه بین‌المللی تأکید می‌نمایند و نهایتاً (۳) سازه‌انگاری کل‌گرا، که هر دو سطح ساختاری و واحدگرا را در نظر می‌گیرد.

سازه انگاران، در گونه انتقادی، ضمن ایجاد امکان شناخت از واقعیت‌های اجتماعی، در پی دستیابی به مرزهای شناختی خود هستند؛ به عبارتی به دنبال مشخص نمودن هویت‌ها و اعتقاد به برداشت و روایت واحدی از آنچه که به عنوان حقیقت جلوه داده می‌شود، هستند و همین گزاره نیز عمده تفاوت و مرز مشخص افتراق با جریان متعارف می‌باشد. در برداشت انتقادی به هر دوی کنشگران و مشاهده کنندگان، اهمیت داده می‌شود؛ در صورتی که در برداشت متعارف، به ارتباط میان پدیده‌ها و موضوعات آن گونه که در گستره‌ای از معانی بین الاذهانی شکل می‌گیرد، تأکید می‌شود (Hopf; 1998). با این وجود دو دیدگاه معتقدند که شناخت جهان اجتماعی از طریق معانی و واقعیت‌های بین‌ذهنی^۱ میسر است، و در حقیقت آن چیزی که مردم به عنوان واقعیت می‌شناسند، از راه کنش اجتماعی حاصل می‌شود و بدین خاطر، کلیدواژگان قدرت و آگاهی، در هر دو دیدگاه، نقش کلیدی بازی می‌نمایند.

با در نظر گرفتن این دو برداشت مهم از سازه‌انگاری که از سویی به فهم ما در علل اطلاق نظریه انتقادی به این رویکرد کمک می‌کند و همچنین از طرفی از نظر درک این نکته که چه وجوه افتراق و شباهت‌هایی میان این دو جریان منتقد جریان‌های اصلی نظریه‌های روابط بین‌الملل وجود دارد، ما را یاری می‌رساند. باید به طور کلی به این گزاره مهم رسید که، سازه‌انگاری به عنوان یکی از نظریه‌های روابط بین‌الملل محصول، زبان شناختی ساختاری، نظریه سیاسی پست مدرن، نظریه انتقادی، نقد ادبی و مطالعات فرهنگی و رسانه‌ای است.

۲-۳. اصول و مفروضه های مشترک سازه‌انگاری

ونت به عنوان مؤثرترین شخصیت سازه انگاری متعارف در روابط بین‌الملل، این نظریه را این گونه معرفی می‌کند: «سازه انگاری نظریه ساختاری (کلان) نظام بین‌الملل محسوب می‌شود که دولت‌ها، واحدهای اولیه تحلیل‌شان در نظریه‌های سیاسی هستند و سیستم بین‌الملل متشکل از دولت‌ها، دارای ساختاری می‌باشد که ویژگی بین الاذهانی آن برجسته است و بخش مهمی از منافع و هویت دولت‌ها به وسیله این ساختار اجتماعی ساخته می‌شود» (Wendt; 1994: 383-384). یک تحلیل سازه انگار از مسأله همکاری، بیشتر بنیان شناختی دارد تا رفتاری، زیرا به شناختی بین الاذهانی می‌پردازد که ساختار هویت و منافع، یعنی ساختار «بازی» را به مثابه امری برون‌زا نسبت

به خود تعامل تعریف می‌کند و این تعامل نمونه‌ای از آن قرار می‌گیرد (ونت، ۱۳۸۵: ۶۳). سازه انگاری همچنین تأکید اصلی خود را اساساً بر رابطه میان وابستگی متقابل غیرمادی و فهم هویت و اجتماع قرار می‌دهد. از دیدگاه کولین^۱ واقعیت اجتماعی چیزی است که بوسیله تفکر یا صحبت ما درباره آن بوسیله اجماع ما درباره طبیعت یک چیز از طریق اتصال آن به همدیگر، بوسیله مفاهیمی که ما برای درک و دریافت آن بکار می‌گیریم، ساخته می‌شود (Collin; 1997: 2-3).

سازه‌انگاری عمدتاً روی آگاهی و هویت منطقه‌ای، احساس تعلق به یک اجتماع منطقه‌ای خاص و یا آنچه اصطلاحاً «منطقه‌گرایی شناختاری» گفته می‌شود، تمرکز می‌کند. سازه‌انگاران معتقدند که با درک ساختارهای بین‌الذهانی می‌توان جهت تغییر منابع و هویت‌ها و نیز ظهور اشکال جدید، همکاری را در طول زمان ردیابی کرد (قوام، ۱۳۸۵: ۲۵۴). کنش‌گران اجتماعی در تعاملی مبتنی بر قواعد و هنجارهای بین‌ذهنی، منجر به فهم اجتماع و جامعه می‌شوند (Onuf; 1994:3). 4) راگی نیز سازه‌انگاری اجتماعی را، «آگاهی بشری و نقشش در امور بین‌الملل می‌داند که متکی بر بُعد بین‌الذهانی کنش بشری است» (Ruggie, 1998: 12). جهان اجتماعی شبکه‌های تفسیری است که افراد و گروه‌های انسانی آنها را شکل می‌دهند. به بیان نیکلاس اونف، سازه انگاری از «کردارها» شروع می‌شود؛ یعنی آنچه انجام می‌شود، اعمالی که صورت می‌گیرند و کلماتی که گفته می‌شوند (هادیان، ۱۳۸۲: ۹۱۸). در حقیقت یکی از کارکردهای این نظریه بازگرداندن فرهنگ و سیاست‌های داخلی به عرصه نظریه روابط بین‌الملل است.

در نظریه سازه‌انگاری، هویت‌ها، هنجارها و فرهنگ نقش مهمی در سیاست‌های جهانی ایفا می‌کنند. در واقع طرفداران این رویکرد، هنجارها و قواعد اساس بازی‌های بین‌المللی تلقی می‌گردند و مانع از جهت دهی ویژه دولت‌ها می‌شوند و منطقی عقلایی برای مقبولیت عملکرد خود فراهم می‌آورند (Checkel; 1998: 329-333). هویت‌ها و منافع دولت‌ها توسط هنجارها، تعاملات و فرهنگ‌ها ایجاد می‌شود و این «فرآیند» است که موضوع تعامل دولت‌ها را تعیین می‌نماید. در واقعیت امر، رهیافت سازه‌انگاری بر دیدگاه‌ها، عقاید و تأثیر آنها تأکید ویژه‌ای دارد، یعنی عواملی که الزاماً تأثیرات مادی آن به فوریت قابل مشاهده نیست.

سازه‌انگاری همچنین به این امر می‌پردازد که چگونه هویت‌ها و هنجارهای اجتماعی مردم می‌توانند با روابط نهادینه میان آنها گسترش یابد. در این روند سعی می‌گردد تا مختصات فرهنگ،

سیاست و جامعه داخلی که با هویت و رفتار دولت در سیاست جهانی ارتباط پیدا می کند، مورد بررسی قرار گیرد. از این منظر؛ سیاست بین الملل از دید سازه انگاران به عنوان یک برساخته اجتماعی، قلمروی اجتماعی است که ویژگی های آن در نهایت از طریق ارتباطات و تعامل میان واحدهای آن تعیین می شود. پس در این دیدگاه می توان شباهت هایی را با مکتب انگلیسی روابط بین الملل و تأکید آن بر جامعه بین الملل فراتر از نظام بین الملل مشاهده نمود؛ زیرا سازه انگاری نقدی فراتر بر تضاد کلاسیک میان نظم و آشوب نیز تلقی می شود (هادیان، ۱۳۸۲: ۹۱۹-۹۱۸). اونف در خصوص ویژگی آشوبی که به عنوان مرکز و ویژگی روابط بین الملل از سوی رهیافت رئالیسم مطرح می گردد، ابراز تردید می کند و ضمن رد چنین پنداشت های آشوبی، اظهار می دارد که این پندارها باید به صورت مشخص تر صورت بگیرد (Onuf, 1989: 14).

به طور کلی انواع مختلف نظریه های سازه انگاری در سه اصل و مفروض مهم هستی شناختی مشترک هستند:

۱- دانشمندان طرفدار سازه انگاری، نظام بین الملل را «ساخته و پرداخته ای اجتماعی»^۱ می دانند؛ یعنی نظام بین الملل چیزی جز نحوه اندیشیدن و تعامل انسان ها با یکدیگر نیست. آنان معتقدند نظام بین الملل چون ساخته و پرداخته ای اجتماعی است، جدای از برداشتی که انسان ها درباره آن دارند، موجودیتی ندارد (چرنوف، ۱۳۸۸: ۱۴۴). از این منظر ساختارهای هنجاری و ایده ها، هنجارها و ارزش های بین الاذهانی مشترک، تأثیر و نقش مهمی در سیاست بین الملل و سیاست خارجی کشورها ایفا می کنند؛ ساختارهای فکری و هنجاری، نقش تأسیسی و تکوینی در شکل دهی به هویت و منافع کشورها دارند؛ ساختارهای فکری - هنجاری و کشورها متقابلاً یکدیگر را قوام می بخشند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۸ ب، ۴۴).

۲- با توجه به این که ساختارها به رفتار بازیگران اجتماعی و سیاسی، اعم از افراد و کشورها شکل می دهند، ساختارهای هنجاری یا انگاره ای (مانند فرهنگ، زبان، مذهب، گفتمان و غیره که هم جنبه شناختی دارند و هم جنبه ارزشی) به همان اندازه ساختارهای مادی حایز اهمیت هستند. و این یکی از مهمترین گزاره های رهیافت سازه انگاری را این می داند که؛ «محیط جهانی تنها به عوامل مادی محدود نمی شود؛ بلکه فاکتورهای فکری و هنجاری نیز از اهمیت برخوردارند» (Wiener, 2003). رویکرد سازه انگاری، علاوه بر جنبه تنظیمی بر جنبه تکوینی هنجارها نیز توجه دارد و بر این اعتقاد است که

۱. سازه انگاران نیز مانند پیروان مکتب انگلیسی، نظام بین الملل را جامعه بین الملل می دانند.

هنجارها در پی فرآیندها مانند تعاملات بوجود می‌آیند و این تفاوت محسوسی میان این رویکرد و سایر رویکرد هاست (Kratochwil; 1989). پس در رویکرد سازه‌انگاری، هویت کنشگران یعنی «کیستی و چستی» شان را هنجارها، ارزش‌ها و ایده‌های نهادینه در محیط آن شکل می‌دهند و متعاقب شکل‌گیری این هویت است که کنش‌گران می‌توانند منافعشان را تعریف کنند (مشیرزاده، ۱۳۸۵: ۱۶).

۳- ساختار و کارگزار متقابلاً به هم شکل می‌دهند. رفتار یا کنش مفهوم‌مند تنها در یک فضای اجتماعی بین الازدانی مقدور و ممکن است. بازیگران، توسعه روابط و فهم خود را از دیگران بر شبکه‌ای از هنجارها و اعمال استوار می‌سازند. رفتار یک بازیگر در یک ساختار معین، برای برخی بهنجار تلقی می‌گردد؛ این در حالی است که عده‌ای دیگر از آن برداشتی نابهنجار می‌نمایند (Hopf; 1998: 178-179). ریشه‌های مسئله کارگزار - ساختار در دو سخن بدیهی درباره حیات اجتماعی قرار دارد که زیربنای قسمت اعظم واری‌علمی اجتماعی است:

الف) انسان‌ها و سازمان‌های آنان کنشگرانی دارای مقصود هستند که کنش‌های آنان به بازتولید یا تغییر شکل جامعه‌ای کمک می‌کند که در آن زندگی می‌کنند؛ ب) جامعه از روابطی اجتماعی ساخته شده که به تعامل‌های بین این کنش‌گران دارای مقصود، ساختار می‌دهد (ونت، ۱۳۸۸: ۲۶۶). به طور کلی در زمینه ارتباط ساختار و کارگزار در نظریه سازه‌انگاری برخلاف نظریه‌هایی چون نورثالیسم که واحدها مقدم بر ساختار هستند و پس از شکل‌گیری ساختار عملاً واحدها تحت تأثیر ساختار قرار دارند؛ سازه‌انگاران بر مکمل بودن این دو معتقدند؛ یعنی این دو متقابلاً همدیگر را می‌سازند و یا به عبارتی از طریق رویه‌های اجتماعی همدیگر را بازتولید می‌کنند.

۳. سازمان‌های بین‌المللی در رهیافت سازه‌انگاری

نقطه عزیمت نگاه سازه‌انگاران در ارتباط با نهادها و سازمان‌های بین‌المللی را می‌توان در این بحث که، دولت‌ها چه نوع برداشتی از منافع‌شان دارند و این توزیع منافع و هویت‌ها چه امکانی را برای دولت‌ها در فراهم آوردن زمینه‌های همکاری میسر می‌کند، باید دانست. در واقع در این منظر در جامعه بین‌المللی تعریف منافع در گرو برداشت از هنجارها و ارزش‌های مشترک بین‌المللی قرار دارد. طرفداران این رویکرد معتقدند منافع با توجه به هویت معنا می‌یابد و هویت و منافع در نبود اجتماع بی معنا خواهد بود. بنابراین نکته حائز اهمیت برای سازه‌انگاران در نوع رابطه دولت‌ها با

۱. از نظر ونت، این طرز تفکر نورثالیست‌ها، جامعه بین‌الملل را از لحاظ هستی‌شناختی به نگاهی تقلیل‌گرایانه محدود می‌کند.

سازمان‌های بین‌المللی نهفته است؛ تعامل میان این دو در حقیقت یکی از محوری‌ترین اصل تمرکز سازه‌انگاران را شکل می‌دهد، نباید فراموش کرد که امروزه دولت‌ها در تصمیم‌گیری‌های خود باید قوانین و قواعد بین‌المللی را لحاظ دارند. گرچه دولت‌ها به دلیل اینکه شکل‌دهنده ساختار بین‌المللی هستند همچنان به عنوان مهمترین بازیگر در تبیین تعاملات بین‌المللی به شمار می‌روند، ولی نکته قابل تأمل این است که دولت‌ها در ارتباط با سایر دولت‌ها و بازیگران به هویتی مستقل دست می‌یابند. هنجارها و ارزش‌های مشترک جهانی امکان همکاری بین‌المللی را بسیار افزایش می‌دهد. بنابراین جامعه بین‌الملل متشکل از دولت‌ها و سایر بازیگران است که باعث شکل‌گیری هویت جمع می‌گردد و هویت فردی بی معنا می‌باشد.

با اندکی تأمل و تعمق می‌توان اذعان نمود که سازه‌انگاران در نوع نگاه خود به نهادها و سازمان‌های بین‌المللی بسیار به نئولیبرال‌ها نزدیک هستند؛ هر دو جریان اعتقاد دارند که همکاری در یک محیط آنارشیک نیز، قابلیت امکان دارد؛ اما در این که همکاری به چه صورتی حاصل می‌شود و یا چه ابزارهایی در همکاری بیشتر دولت‌ها مؤثر هستند، تفاوت دیدگاه‌هایی وجود دارد. از نظر اکثر سازه‌انگاران، نهادهای بین‌المللی گوناگون (رژیم‌ها، قوانین و مقررات، معاهدات و سازمان‌های بین‌المللی) در ایجاد شرایط لازم همکاری مهم و کمک‌کننده هستند که نهایتاً در ایجاد اعتماد هر دولت در برقراری همیاری که منتهی به همیاری سیرین می‌شود، مؤثر است (Hopf; 1998:180-182). برای مثال اتحادیه اروپا به عنوان یک سازمان منطقه‌ای بین‌المللی نمونه موفق‌ی به شمار می‌رود. اتحادیه اروپا با روند گسترش خود از ۱۲ عضو در اواسط دهه ۱۹۹۰ به ۲۷ عضو در سال ۲۰۰۷، با مشکلات عدیده‌ای به خصوص در زمینه مسائل فرهنگی - هویتی روبرو بوده است. در مقابل رویکردهای دولت محور، سازه‌انگاری نگاهی جامعه‌شناسانه را نسبت به مسائل اروپا ارائه می‌دارد. از دید سازه‌انگاران این اتحادیه توانسته است از طریق ایجاد نگاه بین‌ذهنی تا حدودی بر مشکلات خود فائق آید. سازه‌انگاران اظهار می‌دارند توجه به سازه اجتماعی در بسیاری از موارد از تمرکز بر روی مسائل قدرت سخت، کارآمدتر است و می‌تواند اعضای اتحادیه اروپا را برای رسیدن به یک هویت جمعی از طریق شکل‌گیری ویژگی بین‌ذهنی یاری رساند. بنابراین می‌توان اتحادیه اروپا را از یک سازمان متشکل چندحکومتی به سازمانی واحد با منافع مشترک اعضا ارتقاء داد. این مسئله می‌تواند در سیاست خارجی و امنیتی اتحادیه اروپا نیز مشاهده شود که با درک اصول، هنجارها و رفتارهای اجتماعی مشترک از سوی اعضا، می‌توان روند منسجم‌تری را انتظار داشت.

از نظر بسیاری از صاحب‌نظران امروزه نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی، تقسیم جوامع و خشونت‌برخورد تمدنی، بیماری‌های خطرناک چون ایدز، درگیری‌های خشونت‌آمیز، سوء استفاده از مقوله حقوق بشر، فقر، مهاجرت، نوسانات اقتصاد بین‌المللی، اختلالات درون اقتصادهای داخلی، درگیری و خشونت‌های اجتماعی جوامع (جنگ داخلی)، قاچاق مواد مخدر و غیره همگی از مواردی هستند که امنیت انسانی را تحت‌الشعاع قرار می‌دهند و با توجه به نگاه خاص نظریه‌سازانگاری به اجتماع، هنجارها و هویت‌ها، ارتباط مناسب‌تری را نسبت به دیگر نظریه‌ها می‌تواند با امنیت انسانی که بخش قابل توجهی از اهداف و کارکردهای سازمان‌های بین‌المللی به ویژه سازمان ملل را تشکیل می‌دهد، برقرار نماید (Newman, 2001: 249). از نظر ماری رودول، سازه‌انگاران در مورد مباحث بین‌المللی معتقدند که «حقوق بین‌الملل و دیگر اصول هنجاری پذیرفته شده جامعه بین‌المللی، مفاهیم اولیه حاکمیت را دگرگون کرده‌اند و مشروعیت قدرت دولت را به شدت تحت‌الشعاع قرار می‌دهند. طرفداران این رویکرد بر این باورند که ساختار جامعه بین‌المللی اجتماعی است و اراده یک دولت نمی‌تواند و نباید به عنوان یک عامل تأثیرگذار صرف در این روند تلقی شود (Rodwell; 1998: 77-80).

الکساندر ونت معتقد است؛ «نهادهای واحدهایی شناختی‌اند که مستقل از انگاره‌های کنش‌گران در این مورد که جهان چگونه عمل می‌کند، وجود ندارند. هویت‌ها، منافع و نهادهای همگی ناشی از فرایندهای اجتماعی متعالی‌اند که ما برای سمت دادن به رفتار خود بر آنها تکیه می‌کنیم؛ اما از قبل داده شده و مسلم پنداشته شده، نیستند و از طریق تعامل اجتماعی میان هویت‌ها شکل می‌گیرند و خود هویت‌ها نیز از تعامل با سایر هویت‌ها و نهادهای جمعی اجتماعی قوام می‌یابند» (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۳۴۹). سازه‌انگاری اجتماعی مدلی از تعاملات بین‌المللی را ارائه می‌دهد که طی آن مساعی لازم را به عمل می‌آورد تا تأثیر هنجاری ساختارهای نهادی بنیادی را بررسی کرده و ارتباط میان دگرگونی‌های هنجاری، هویت و منافع دولت‌ها را مشخص نماید. از آنجا که هویت دولت‌ها به زمینه‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی بستگی دارد، بنابراین در وضعیت متغیر به سر می‌برند. منافع مانند هویت‌ها از طریق عملکردهای اجتماعی حاصل می‌شود؛ به عبارتی در سازه‌انگاری هر چقدر هویت دولت‌های تشکیل دهنده نهاد بین‌المللی به یکدیگر نزدیک باشد که بتوانند اصول و موازینی را بازتولید نمایند، از آن همکاری و نهاد بین‌المللی با استمرار بیشتری انتظار می‌رود؛ زیرا که در جهت منافع‌شان، آن نهاد بین‌المللی مسیر می‌پیماید.

در سازه‌انگاری، تصمیم‌گیری در جامعه بین‌المللی در سه سطح صورت می‌گیرد که یکی از این سطوح مربوط به نهادهای رسمی بین‌المللی می‌شود. معتقدین به این نظریه همچون رئالیست‌ها و نئولیبرال‌ها که به دنبال پاسخ دهی به این سؤال مهم، که چرا قدرت‌های بزرگ به همکاری‌های خود در قالب نهادهای بین‌المللی ادامه می‌دهند در حالی که در ظاهر چندان نفع قابل اطمینانی از آن حاصل نمی‌آورند؟ و یا اینکه نهادهای بین‌المللی در نبود نفع قدرت‌های بزرگ باز هم دوام می‌یابند؟، بوده‌اند. سازه‌انگاران در این راستا معتقدند که اگر هویت‌های بازتولید شده توسط سازوکارهای اجتماعی تشکیل دهنده یک نهاد بین‌المللی، فراتر از واحدهای مبتنی بر یک نفع پیش رود، در این صورت حتی اگر قدرت و منافع آشکاری که شالوده آن نهاد بین‌المللی بوده نیز دگرگون شود، باز آن نهاد بین‌المللی پایدار خواهد ماند.

یکی از واقعیت‌های امروزی روابط بین‌الملل «جهانی شدن» است که از دید سازه‌انگاران علاوه بر ویژگی‌های اقتصادی آن، باید تحولات فرهنگی‌اش را در نظر گرفت. در واقع امروزه محققان بین‌المللی با رویکرد نهادگرایی جامعه‌شناختی، اشاره می‌دارند که جهانی شدن نه تنها مستلزم گسترش جهانی سرمایه‌داری و پخش ارزش‌ها و متون فرهنگ غربی، بلکه شاهد ظهور هنجارگرایی و اخلاق‌گرایی مطابق با استانداردهای نهادهای بین‌المللی هستیم که سازه‌انگاران چون فینمور و سیکینک از آن تحت عنوان «آبشار هنجاری»^۱ یاد می‌کنند (Finnemore and Sikkink, 1998). از دید سازه‌انگاران وجود هنجارهای مشترک در پوشش نهادهای بین‌المللی در جامعه بین‌المللی می‌تواند سودهای زیادی را برای جامعه جهانی به ارمغان آورد. وجود هنجارهایی مانند حقوق بشر نه تنها می‌تواند شهروندان را از مداخلات دولت محافظت نماید بلکه همچنین به طور فزاینده‌ای سبب تعریف «دولت متعلم»^۲ در جهان مدرن می‌گردد. بنابراین کار در کمیته‌های (جوامع) امنیتی باعث شکل‌گیری هویت‌های مشترک می‌گردد که از امتیازات عضویت در نهادهای بین‌المللی به حساب می‌آید (Adler and Barnett, 1998). اصول و باورهای علی و هنجاری می‌تواند کارکردی سودمند برای بازیگران در محاسبات هزینه - فایده به ارمغان آورد. سازمان‌های غیردولتی بین‌المللی مانند سازمان عفو بین‌الملل امکان دارد که انگیزه و اعتقادات اصولی را تحریک کند، اما به سادگی ممکن است رفتار و استراتژی‌های خود را براساس منطق عقلی سودمندی بچیند (Finnemore and Sikkink, 1998: 269-275).

به طور کلی سازه‌انگاران بر آنند که همکاری تنها شکل تعاملات در درون جامعه دولت‌ها نیست. در میان پاره‌ای از کنش‌گران، همکاری به وجه غالب تعاملات تبدیل شده است و در میان پاره‌ای نیز فراتر از آن می‌توان احساس همبستگی و هویت مشترکی را دنبال کرد؛ در مواردی نیز می‌توان دید که عنصر کشاکش و تعرض غالب است (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۳۵۰). در کل سازه‌انگاران به دنبال ایجاد تنظیماتی هستند که نظریات جریان اصلی (رتالیسم و لیبرالیسم) نتوانسته‌اند میان دولت‌ها و بازیگران دیگر از جمله سازمان‌های بین‌المللی ایجاد نمایند و به عبارتی در پی غلبه بر این مشکل هستند که دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی چگونه می‌توانند در جامعه بین‌المللی به تنظیماتی در روابطشان دست یابند (See: Barnett and Finnemore, 1999).

۴. نتیجه گیری تطبیقی

رویکرد سازه‌انگاری به مثابه یک رهیافت نظری نو ظهور در روابط بین‌الملل، توصیف، تبیین و تحلیل متمایزی از پدیده‌ها و تعاملات بین‌المللی ارائه می‌دهد. نظریه پردازان سازه‌انگار سه مفروضه هستی‌شناسی را اصل قرار می‌دهند؛ نخست اینکه نظام بین‌الملل را «ساخته و پرداخته‌ای اجتماعی»^۱ می‌دانند؛ یعنی نظام بین‌الملل چیزی جز نحوه اندیشیدن و تعامل انسان‌ها با یکدیگر نیست؛ دوم، با توجه به این که ساختارها به رفتار بازیگران اجتماعی و سیاسی، اعم از افراد و کشورها شکل می‌دهند، ساختارهای هنجاری یا انگاره‌ای (مانند فرهنگ، زبان، مذهب، گفتار و غیره که هم جنبه شناختی دارند و هم جنبه ارزشی) به همان اندازه ساختارهای مادی حایز اهمیت هستند؛ و سوم، ساختار و کارگزار متقابلاً به هم شکل می‌دهند و قوام می‌بخشند. رفتار یا کنش مفهوم مند تنها در یک فضای اجتماعی بین‌ادھنی مقدور و ممکن است. بازیگران، توسعه روابط و فهم خود را از دیگران بر شبکه‌ای از هنجارها و اعمال استوار می‌سازند.

بر پایه این سه اصل از نظر قائلین به این رویکرد، هنجارها و قواعد، اساس بازی بین‌المللی تلقی می‌گردد و بر این مبناست که تعیین می‌شود که چه بازیگرانی با پیروی از چه اصولی نتایج مورد نظر عملی و عینی را در عرصه تعاملات بین‌المللی به دست می‌آورند. از این رو، با در نظر گرفتن این امر دولت‌ها با عنایت به هنجارهای مشترک بین‌المللی به دنبال مقبول‌تر نمودن عملکرد خود هستند.

از منظر سازه‌انگاران نوع رابطه دولت‌ها با یکدیگر و با دیگر بازیگران از جمله سازمان‌های بین‌المللی دارای اهمیت است؛ تعامل میان دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی در حقیقت یکی محوری‌ترین اصل تمرکز سازه‌انگاران را شکل می‌دهد، گرچه نباید فراموش کرد که امروزه دولت‌ها در تصمیم‌گیری‌های خود باید قوانین و قواعد بین‌المللی را لحاظ دارند. یکی از مهمترین تفاوت دیدگاه سازه‌انگاران با سایر رویکردها در نگاه به سازمان‌های بین‌المللی در اعتقاد آنان به تعامل میان سیاست داخلی (دولت‌ها) با سیاست بین‌الملل (سایر بازیگران از جمله سازمان‌های بین‌المللی) است که نهایتاً منتهی به شکل‌گیری جامعه بین‌المللی می‌گردد. سازه‌انگاری اجتماعی مدلی از تعاملات بین‌المللی را ارائه می‌دهد که طی آن مساعی لازم را به عمل می‌آورد تا تأثیر هنجاری ساختارهای نهادی بنیادی را بررسی کرده و ارتباط میان دگرگونی‌های هنجاری، هویت و منافع دولت‌ها را مشخص نماید. در سازه‌انگاری هر چه هویت دولت‌های تشکیل‌دهنده نهاد بین‌المللی به یکدیگر نزدیک باشد که بتوانند اصول و موازینی را بازتولید نمایند، از آن همکاری و نهاد بین‌المللی با استمرار بیشتری انتظار می‌رود؛ زیرا که آن نهاد بین‌المللی در جهت منافع آنان مسیر می‌پیماید. اگر هویت‌های بازتولید شده توسط سازوکارهای اجتماعی تشکیل‌دهنده یک نهاد بین‌المللی، فراتر از واحدهای مبتنی بر یک نفع پیش رود، در این صورت حتی اگر قدرت و منافع آشکاری که شالوده آن نهاد بین‌المللی بوده نیز دگرگون شود، باز آن نهاد بین‌المللی پایدار خواهد ماند.

برای درک وفهم بهترماهیت، کارکرد و نقش سازمان‌های بین‌المللی از منظر سازه‌انگاری، مقایسه و مقابله این دیدگاه نظری با تلقی و تحلیل سایر نظریه‌ها از سازمان‌های بین‌المللی، مفید و مؤثر می‌باشد. از این رو ذیلاً به بررسی مختصر دیدگاه سایر نظریه‌ها پرداخته می‌شود. واقع‌گرایان بر این اعتقادند که هیچ سلسله‌مراتبی از اقتدار در روابط بین‌الملل وجود ندارد. نظام بین‌الملل از طریق آنارشی^۱ شناسایی می‌شود که در آن اقتدار همراه هر یک از دولت‌ها است. رئالیست‌ها به طبقه‌بندی دولت‌ها بر حسب سلسله‌مراتب (ابرقدرت، قدرت بزرگ، قدرت متوسط و قدرت کوچک) تمایل دارند و از رهگذر این سلسله‌مراتب قدرت است که ایجاد و ماهیت سازمان‌های بین‌المللی توضیح داده می‌شود (پیس، ۱۳۸۷: ۱۰۱). با این وجود رئالیست‌ها آن چنان بر حفظ منافع دولت‌ها به طور جداگانه تأکید می‌ورزند که نمی‌توانند تصور کنند که؛ با وجود فواید و امتیازهایی که از طریق همکاری و عضویت در سازمان‌ها و رژیم‌های بین‌المللی نصیب دولت‌ها

۱. باید توجه داشت که در نگاه رئالیست‌ها و نئورئالیست‌ها آنارشی به معنی آشوب (Chaos) نیست.

می‌شود، آنها برای حفظ نظم بین‌المللی از منافع ملی خویش دست بردارند (قوم، ۱۳۸۴: ۹۲). اعتقاد رئالیست‌ها به ناهماهنگی منافع در جهان و تأکیدشان بر منازعه آمیز بودن روابط بین‌الملل، چشم‌انداز همکاری را در این دیدگاه تضعیف نموده است. رئالیست‌های ساختاری نیز همچون لیبرال‌ها با این موضوع که رژیم‌ها و سازمان‌های بین‌المللی می‌توانند همکاری را در شرایطی خاص تسهیل کنند، موافقت؛ ولی با این وجود معتقدند که در نظام خودیاری «دست‌یابی به همکاری سخت‌تر و تقویت آن دشوارتر است و بیشتر به قدرت دولت وابسته است» و یکی از دلایلشان این است که دولت‌ها بیشتر به منافع مطلق توجه می‌کنند تا نسبی. از این رو مسأله این نیست که آیا به نفع همه است تا همکاری داشته باشد؛ بلکه بیشتر مسأله این است، چه کسی ممکن است بیش از دیگری منفعت کسب کند؟ به خاطر همین دغدغه مربوط به موضوع، نفع نسبی^۱ است که رئالیست‌ها استدلال می‌کنند که همکاری در نظام خودیاری به سختی حاصل می‌شود. از سوی دیگر وجود جوئی از بی‌اعتمادی حاکم بر روابط بین‌الملل و ترس از استثمار^۲ شدن و فریب خوردن توسط سایر بازیگران، امکان همکاری را تا میزان زیادی از بین می‌برد و منجر به این می‌گردد که کشورها در همکاری بسیار محتاط گردند. در این رابطه کنت والتز از زبان ژان ژاک روسو تمثیل جالبی را به نام «شکارگوزن» در کتاب «انسان، دولت و جنگ» خویش ذکر می‌نماید (Waltz, 1964: 167)، (عبداله خانی، ۱۳۸۳: ج ۱، ۹۱)، (دان و اشمیت، ۱۳۸۳: ۳۵۰). رئالیست‌های دیگری چون گیلپین و مدلسکی «نظم جهانی را به مثابه ایجاد یک قدرت مسلط واحد تلقی می‌نمایند که در معرض زوال است و همین زوال قدرت هژمون به کاهش اهمیت سازمان‌های بین‌المللی و فعالیت‌های آن منتهی می‌شود» (Modeleski, 1984) (Gilpin, 1981).

لیبرالیسم علاوه بر اینکه برای دولت به عنوان بازیگران مهم صحنه سیاست بین‌الملل نقشی قائل است، بر این اعتقاد است که علاوه بر دولت‌ها، می‌باید بازیگران فراملی نظیر سازمان‌های بین‌المللی، سازمان‌های غیردولتی، گروه‌های ذی نفع، شرکت‌های چندملیتی و غیره نیز مورد توجه قرار گیرد. توجه به برخی سازمان‌های بین‌المللی به عنوان بازیگران نظام بین‌الملل تبیین‌های متفاوتی

1. Relative Gain

۲. (Exploitation)؛ استثمار در اصطلاح، به دست آوردن مجانی محصول کار یک فرد از جانب فردی که صاحب خصوصی وسائل تولید است. علت استثمار نیز عبارتست از مالکیت خصوصی بر وسائل تولید؛ ولی اشکال استثمار وابسته است به خصلت آن مناسبات تولیدی که در جامعه حاکم است. این نوع برخورد در میان کشورها در نظام بین‌الملل نیز شکل می‌یابد.

را راجع به مبانی، اساس و عملکردشان به وجود می آورد. نظریات مختلف در رویکرد لیبرالیسم، هر کدام نگاه خاصی را به سازمان‌های بین‌المللی دارند. انترناسیونالیست‌های لیبرال ضمن اذعان بر اهمیت نبود اقتدار مرکزی، این مسئله را مانع همکاری بین‌المللی نمی‌دانند. این دسته از لیبرالیست‌ها معتقدند، نهادهای بین‌المللی مثل بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و غیره می‌توانند به کاهش رفتار خودخواهانه دولت‌ها کمک کنند و همچنین آنها را به دستیابی به مزایا و منافع مهم از طریق همکاری بین‌المللی تشویق نمایند. بنابراین در دهه ۱۹۴۰ لیبرال‌ها به سازمان‌های بین‌المللی رو آوردند تا بسیاری از اقداماتی را که دولت نمی‌توانست انجام دهد، محقق کنند.

در نهادگرایی لیبرال، رفته رفته از اهمیت مرزبندی‌ها کاسته شده، مسائل در سطوح منطقه‌ای و جهانی مطرح خواهند گردید و وفاداری به جامعه بین‌المللی جایگزین برخوردهای تنگ نظرانه ملی‌گرایانه می‌شود. در برداشت نوکارکردی نیز، نهادهای بین‌المللی و منطقه‌ای همتای ضروری دولت‌های مستقل فرض می‌شود که ظرفیت‌شان (دولت‌ها) برای ادامه هدف‌های رفاهی رو به کاهش گذارده است. به واقع کارکردگرایان و نوکارکردگرایان به عنوان برداشت‌هایی از نهادگرایی لیبرال؛ بر نقش نهادها و سازمان‌های بین‌المللی در اموری که دولت‌ها توان انجام آن را ندارند، تأکید می‌کردند. کوتاه سخن، لیبرال‌ها به طور اعم و ایده آلیست‌ها و نهادگرایان لیبرال به طور اخص، بر نقش نهادها و سازمان‌های بین‌المللی بسیار تأکید دارند و برخلاف نگاه تک بُعدی دولت محور رئالیست‌ها، به اهمیت این گونه نهادها و سازمان‌ها در کنش اجزاء نظام و یا سیاست بین‌الملل اذعان دارند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۷۷).

با توجه به مفروضات و گزاره‌هایی که در نظریه مارکسیسم مطرح است، یکی از محدود نقاط مشترک میان مارکسیست‌ها، نئولیبرال‌ها و رئالیست‌ها در شکل‌گیری سازمان‌های بین‌المللی است، گرچه این تفکرات متضاد نتیجه‌گیری‌های مختلفی را راجع به ماهیت سازمان‌های بین‌المللی به دست می‌دهد. هر سه رویکرد نقش قدرت مسلط و برتر (هژمون) را در ایجاد سازمان‌های بین‌المللی حیاتی می‌دانند. مارکسیست‌های سنتی همچون رئالیست‌ها، هژمونی را همان سلطه نظامی، سیاسی و اقتصادی فرض می‌نمایند (سلطه + زور)، در حالی که گرامشیست‌ها و نهادگرایان لیبرال، هژمونی را همان غلبه می‌دانند، ولی به دنبال این هستند که بفهمند چرا برخی به غلبه دیگران تن می‌دهند (سلطه + رضایت). بنابراین، مارکسیست‌ها سازمان‌های بین‌المللی را به عنوان دستگاهی برای مشروعیت بخشی به اعمال تجاوزکارانه کشورهای سرمایه‌داری برای استثمار سایرین می‌پندارند و

نقشی که سازمان‌هایی نظیر سازمان ملل متحد بازی می‌کنند؛ تنها به عنوان متمم‌های سیاسی نظام سرمایه‌داری محسوب می‌شوند و سازمان‌های بین‌المللی که بیشتر ماهیت اقتصادی دارند به افکار لیبرالی و سرمایه‌داری نزدیک‌ترند.

نظریه انتقادی در گذشته و حال، خصلتی بسیار ستیزنده داشته که آن را به لحاظ فرهنگی بالقوه، بسیار برآشوبنده می‌سازد. تأکید این نظریه بر وجه «انتقادی» خود بوده و به هر ترتیب دستور کار سیاسی آزادی بخشی برای خود قائل بوده است (سیم و وان لون، ۱۳۸۲: ۱۶۶). با توجه به این مسئله و با عنایت به مبانی و گزاره‌های اصلی این نظریه؛ بسیاری از نظریه پردازان انتقادی معتقدند که دولت مستقیماً منافع طبقات اجتماعی حاکم را منعکس نمی‌کند، ولی مسلماً دارای نقش مهم در حمایت از یک نظم اجتماعی سرکوب‌کننده است. در عصر جهانی شدن بسیاری از سازمان‌های غیردولتی مانند صلح سبز، عفو بین‌الملل و دیگر سازمان‌هایی از این دست، باعث طرح مجموعه‌ای از مفاهیم و ارزش‌ها گردیده و به صورت نیروی ضد سلطه عمل می‌کنند. بر این اساس و طبق نظر کاکس، دو دوره صلح بریتانیایی و صلح آمریکایی نیز با تعریف جدید هژمونی همخوانی دارد. در صلح آمریکایی ترکیب بندی قدرت، انعطاف ناپذیرتر از صلح بریتانیایی و به صورت اتحادیه‌هایی بود که همگی به قدرت ایالات متحده متکی بودند و برای مهار اتحاد شوروی تشکیل شده بودند. صلح آمریکایی در مقایسه با دوره هژمونی بریتانیا، نهادهای بین‌المللی رسمی بیشتری به وجود آورد (کاکس، ۱۳۸۶: ۶۳-۶۲). اندرو لینکلتر به عنوان یکی از مهم‌ترین نظریه‌پردازان انتقادی، از دیدگاهی جامعه‌شناختی معتقد است که «دولت‌های برخوردار از حاکمیت از تغییرات اقتصادی - فناوری تأثیر خواهند پذیرفت و بسیاری از اختیارات خود را به نهادهای جدید منطقه‌ای و جهانی واگذار خواهند کرد» (Linklater, 1992: 83-85).

قائلین به پست مدرنیسم نیز تنها راه خروج روابط بین‌الملل از بحران مدرنیسم و نظریه‌های مبتنی بر اثبات‌گرایی را، بازسازی پسانوگرایی این رشته می‌دانند. آنها شکل‌گیری و تقویت اتحادیه اروپا، دخالت‌های انسان‌دوستانه سازمان ملل در عراق و سومالی بعد از جنگ سرد را اولین نشانه‌های وضعیت پسامدرن می‌دانند که در آن، نقش کشورها و حاکمیت آنها کمرنگ شده است (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۷۷: ۱۸۶-۱۸۵) مبانی شالوده شکن پست مدرنیسم؛ سازمان‌های بین‌المللی را به عنوان ابزاری جهت استیلاء و سیطره قدرت‌ها در نظام بین‌الملل، به زیر تیغ تیز انتقادی خود می‌برند و به دنبال تخریب هر آنچه که تاکنون صورت گرفته است، می‌باشند.

به طور کلی، نظریه‌های اصلی روابط بین‌الملل بیشتر نگاهی ابزار گونه به سازمان‌های بین‌المللی

داشته‌اند. اما رابطه نظریه فمینیستی با سازمان‌های بین‌المللی متفاوت است؛ بدین معنا که با وجود اینکه بسیاری از سازمان‌های دولتی و غیردولتی بین‌المللی از طریق تصمیمات، قطعنامه‌ها، کنوانسیون‌ها و غیره، به نوعی در صددند تا شکاف حاصل از تفاوت‌های جنسیتی و تبعیض‌های حاصله میان زنان و مردان را کاهش دهند؛ ولی اساساً فمینیست‌ها نسبت به سازمان‌های بین‌المللی نگاه خوشبینانه‌ای ندارند و بخش اعظم این نوع نگاه باز می‌گردد به بینش آنان از روابط بین‌الملل. از سوی دیگر مسائلی چون تجاوز، خشونت، جنگ، رقابت شدید و غیره برای سلطه، در سلسله مراتب قدرت همگی مربوط به مردان است. اساساً فمینیست‌ها در حوزه روابط بین‌الملل بر این اعتقادند که تاکنون آنچه در صحنه بین‌المللی که سازمان‌های بین‌المللی نیز بخشی از آن را تشکیل می‌دهند اتفاق افتاده، بر اساس نظریه‌هایی بوده که با عینک مردانه به جهان نگریسته می‌شده است. به هر حال توجه به زنان با انتخاب دهه (۱۹۸۵-۱۹۷۶) به عنوان «دهه بین‌المللی زنان» از سوی سازمان ملل متحد، حالت کارکردی بیشتری را نمایان ساخت و کنفرانس ۱۹۹۵ پکن^۱ مهمترین کنفرانس بین‌المللی زنان محسوب می‌گردد. به طور کلی تمامی این کنفرانس‌ها در پیگیری عدالت و مساوات برای زنان اهمیت خاصی داشته است و به نوعی ابزاری جهت تحت تأثیر قرار دادن دولت‌ها برای توجه بیشتر به اقدامات زنان در عرصه مسائل مختلف جهانی بوده است.

مونا هارینگتن از دولتی فمینیست با ترکیبی نو دفاع می‌کند که شاید بتواند در مقابل سرمایه‌داری و نهادهای بین‌المللی جهانی در حد لازم از زنان حمایت کند. به اعتقاد وی «نظام سرمایه‌داری و نهادهای بین‌المللی به هیچ روی قادر به پاسخگویی دموکراتیک نیستند». به نظر می‌رسد که این چالش در دوره‌ای از «جهانی شدن» و تأثیرات منفی آن بر جمعیت‌های به حاشیه رانده شده که در گزارش پیشرفت بشری (ملل متحد - ۱۹۹۵) آمده است، برجستگی خاصی داشته باشد (Tickner, 1997:630). خلاصه کلام؛ شکل‌گیری «کمیسیون موقعیت زنان»، «کمیته حذف تبعیض علیه زنان»، «بخش پیشبرد موقعیت زنان»، «صندوق توسعه ملل متحد برای زنان»، «مؤسسه بین‌المللی تحقیقات و آموزش برای پیشرفت زنان» و غیره همگی نشانه عزم و تلاش فعالانه سازمان ملل متحد برای توانمند سازی زنان و برخورداری آنان از حقوق بشر و دیگر امتیازات برای رفع تبعیض علیه خود و سایر محدودیت‌هاست. در هر صورت پیشرفت زنان برای بازیابی جایگاه خود در نظام بین‌الملل به طور اعم و سازمان‌های بین‌المللی به طور اخص را نباید نادیده گرفت.

۱. در این کنفرانس نمایندگان ۱۸۹ کشور اعلامیه و برنامه اقدام را به منظور حذف موانع مشارکت زنان در همه گستره‌های زندگی عمومی و خصوصی تصویب نمودند.

از آن چه گذشت می توان نتیجه گرفت همان گونه که نظریه سازه انگاری در روابط بین الملل خود جایی در میانه اثبات گرایی و فراساختار گرایی یا تفسیر گرایی رادیکال قرار دارد، رویکرد آن به سازمان های بین المللی نیز از این قاعده مستثنی نیست. به گونه ای که از یک سو نقش توامان و قوام بخش متقابل دولتها و سازمان های بین المللی را مورد تاکید قرار می دهد. از سوی دیگر، نقش تکوینی برای سازمانها و نهاد های بین المللی قائل است که علاوه بر تنظیم مناسبات و تعاملات کشورها به هویت و منفعت آنان نیز شکل می دهد. اما در سازه انگاری، بر خلاف تفسیرگرایی رادیکال، روابط بین الملل و پدیده های بین المللی، از جمله سازمانها و نهاد های بین المللی، به ساختارهای غیر مادی و گفتمانی فروکاسته نمی شود.

فهرست منابع

— فارسی

- آقایی، داوود، (۱۳۸۴)، **سازمانهای بین المللی**، چاپ چهارم، تهران: نسل نیکان.
- اوزیاندرد، آندرناس، (۱۳۸۵)، "بازخوانی نظریه روابط بین الملل اوائل قرن بیستم؛ بازنگری آرمانگرایی"، در اندرو لینکلتر: **آرمان گرایی و واقع گرایی**، ترجمه لی لا سازگار، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- پیس، کلی — کیت اس، (۱۳۸۷)، **سازمان های بین المللی**، حسین شریفی طراز کوهی، چاپ دوم، تهران: نشر میزان.
- چرنوف، فرد، (۱۳۸۸)، **نظریه و زیرنظریه در روابط بین الملل: مفاهیم و تفسیرهای متعارض**، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
- دان، تیم و بریان سی. اشویت، (۱۳۸۳)، "رنالیم"، در جان بیلینس و استیو اسمیت، **جهانی شدن سیاست: روابط بین الملل در عصر نوین** (زمینه تاریخی، نظریه ها، ساختارها و فرآیندها)، ترجمه ابوالقاسم راه چمنی.... [و دیگران]، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران، ج ۱.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال، (۱۳۸۸ الف)، **سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران**، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت).
- _____، (۱۳۸۸ ب)، **نظریه های مختلف در روابط بین الملل**، جزوه درس تئوری های روابط بین الملل (کارشناسی ارشد)، تهران: دانشگاه علامه طباطبائی.

- (۱۳۷۷)، "روابط بین الملل از منظر فرانوگرایی"، فصلنامه سیاسی-اجتماعی گفتمان، سال اول، شماره یک.
- (۱۳۷۷) نظریه نهادگرایی و نئولیبرال و همکاری‌های بین المللی، سیاست خارجی، سال دوازدهم، شماره ۳، پائیز.
- عبدالله خانی، علی، (۱۳۸۳)، نظریه‌های امنیت: مقدمه‌ای بر طرح ریزی دکترین امنیت ملی (۱)، چاپ دوم، تهران: انتشارات موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران.
- قوام، سید عبدالعلی، (۱۳۸۵)، اصول سیاست خارجی و سیاست بین الملل، چاپ دوازدهم، تهران: سازمان مطالعه و تدوین مکتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- _____، (۱۳۸۴)، روابط بین الملل نظریه‌ها و رویکردها، تهران: سازمان مطالعه و تدوین مکتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- کاکس، رابرت، (۱۳۸۶)، "نیروهای اجتماعی، دولت‌ها و نظم‌های جهانی: فراسوی نظریه روابط بین الملل"، در اندرو لینکلتر، نواقح گرای، نظریه انتقادی و مکتب برسازی، ترجمه علیرضا طیب، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- مشیرزاده، حمیرا، (۱۳۸۶)، تحول در نظریه‌های روابط بین الملل، چاپ سوم، تهران: انتشارات سمت.
- _____، (۱۳۸۵)، «تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از منظر سازه انگاری»، مجری طرح نسرين مصفا؛ با همکاری حسین نوروزی، نگاهی به سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- _____، (۱۳۸۳)، «احیای مکتب انگلیسی در روابط بین الملل»، فصلنامه سیاست خارجی، سال هجدهم.
- مقتدر، هوشنگ، (۱۳۷۶)، حقوق بین الملل عمومی، چاپ پنجم، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- ونت، الکساندر، (۱۳۸۸)، "مسئله کارگزار - ساختار در نظریه روابط بین الملل"، در اندرو لینکلتر، چالش علم و سنت، ترجمه علیرضا طیب، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- _____، (۱۳۸۶)، نظریه اجتماعی سیاست بین الملل، ترجمه حمیرا مشیرزاده، چاپ دوم، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.

- _____، (۱۳۸۵)، "اقتدارگرایی چیزی است که دولت‌ها خودشان می‌فهمند: ساختهای اجتماعی سیاست قدرت"، در: اندرو لینکلتر، جامعه و همکاری در روابط بین الملل، ترجمه بهرام مستقیمی، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- ویلتز، پیتر، (۱۳۸۳)، "بازیگران فراملی و سازمانهای بین‌المللی در سیاست جهانی"، در جان بلیس و اسمیت، پیشین، ج ۱.
- هادن، استفن و ریچارد وین جونز، (۱۳۸۳)، "نظریه‌های مارکسیستی روابط بین‌الملل"، در جان بلیس و استیو اسمیت، پیشین، ج ۱.
- هادیان، ناصر، (۱۳۸۲)، "سازه‌انگاری: از روابط بین‌الملل تا سیاست خارجی"، فصلنامه سیاست خارجی، سال هفدهم، شماره ۴.

- لاتین

- Adler, Emanuel and Micheal Barnett (Eds); (1998), **Security Communities**, Cambridge: Cambridge University Press.
- Barnett, Michael and Martha Finnemore; (1999), "The Politics, Power, and Pathologies of International Organizations", **International Organization**, Vol.54, No.4.
- Checkel, Jeffrey T.; (January 1998), "The Constructivist Turn in International Relations Theory", **World Politics**, Vol.50, No.2.
- Collin, Finn; (1997), **Social Reality**, London: Routledge.
- Finnemore, Martha, and Kathryn Sikkink; (1998), "International Norm Dynamics and Political Change", **International Organization**, Vol. 52, No.4.
- Gilpin, Robert; (1981), **War and Change in World Politics**, Cambridge: Cambridge University Press.
- Geller, Daniel S. and John A. Vasquez; (2004), "The Construction and Cumulation of Knowledge in International Relations: Introduction" in Daniel S. Geller and John A. Vasquez, (Eds), **The Construction and**

- Cumulation of Knowledge in International Relations**, (Malden, Massachusetts and Oxford: Blackwell for the International Studies Association.
- Hopf, Ted; (1998), "The Promise of Constructivism in International Relations Theory", **International Security**, Vol.23, No.1.
 - Kratochwil, F.; (1989), **Rules, Norms and Decisions: on the Conditions of Practical and Legal Reasoning in International Relations and Domestic Affairs**, Cambridge: Cambridge University Press.
 - Linklater, Andrew; (1992), "The Question of Next Stage in International Relations Theory: A Critical-Theoretical Point of View", **Millenium**, Vol.21, No.1.
 - Modeleski, George;(1984),**global wars and the world Leadership**, Rotterdam: Paper Presented at the World Peace Congress.
 - Morgenthau, Hans J.:(1948), **Politics among Nations: the Struggle for Power and Peace**, 2nd edn. New York: Knopf.
 - Newman, Edward; (2001),"Human Security & Constructivism", **International Studies Perspectives**, Vol. 2, No. 3.
 - Onuf, Nicholas G.; (1994), "The Constitution of International Society", **European Journal of International Law**, Vol. 5, No. 1.
 - -----; (1989), **World of Our Making: Rules and Rule in Social Theory and International Relations**, Columbia, South Carolina: University of South Carolina Press.
 - Price, Richard and Christian Reus-Smit;(1998),"Dengerous Liasons? Critical International Theory & Constructivism", **European Journal of International Relations**,Vol. 4, No. 3.
 - Rodwell, Mary K.; (1998), **Social Work Constructivist Research**, NewYork: Garland Publishing.

- Ruggie, John Gerard,(1998),**constructing the World Polity: Essays on international Institutionalization**, London: Routledge.
- Tickner,J. Ann,(1997),“You Just Don’t Understand: Troubled Engagements between Feminists and IR Theorists”, **International Studies Quarterly**, Vol. 41, No. 4.
- Waltz, Kenneth; (1964), **Man, the State and War**, New York: Columbia University Press.
- Wendt,Alexander;(1994),“Collective Identity Formation & the International State”, **American Political Science Review**, Vol. 88, No. 2.
- Wiener,Antje,(2003),“Constructivism: The Limits of Bridging Gaps”, Available at:
[http:// www.ciaonet.org /olj/jird/jird_sep03_wia01.pdf](http://www.ciaonet.org/olj/jird/jird_sep03_wia01.pdf)